سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 5

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

صَلِّی اللّهُمَّ عَلَی التَّجَلِّي الْاَعْظَمِ وَ كَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَی النّورِ، فی طَخْياءِ الدَّيْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّی الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَری وَ بابُكَ الَّذی مِنْهُ يُؤْتی الَّذی يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدّاهِرينَ.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) [1]

عصاره مطلب و خلاصه دو شب گذشته اين شد كه خداوند متعال، روح ما را از شاحق قدس اعلي و عالم غيب اثنا به اين نشئه دنيا آورده براي بندگي. هدف از آفرينش ما و ثمره خلقت ما در دنيا اين است كه بندگي خدا كنيم و بندگي خدا بزرگ عامل كمال وجودي ماست ما به مقامات عاليه مي رساند اين هدف خلقت و اين هم نتيجه عبوديت، معناي عبوديت را هم ديشب بيان كردم.

خوب حالا امشب چه می‌گوییم؟

خدايي كه ما را براي بندگي خودش آفريده است بايد معرفت و شناسايي خودش را هم براي ما و جميع طبقاتمان روشن و مبين كرده باشد ما را آورده تا بندگي خدا كنيم. بندگي بدون معرفت ممكن نيست. عبوديت بدون شناسايي معبود، محال و ممتنع است پس بايد معبود را بشناسيم تا بندگي او كنيم. شناسايي او بايد به طوري واضح و روشن براي تمام افراد بشر عاقل، سخن با عاقل است با ديوانه و مجنون حرفی نداريم با طفل غير مميز كه زشت را از زيبا و نيک را از بد تشخيص نمی دهد با او حرفي نداريم. خدا از او بندگي هم نخواسته. خدا بندگب را از مميز عاقل خواسته است. بايد كسي كه نيک را از بد و زشت را از زيبا تميز مي دهد كه نشانه عقل هم همين است او بايد بندگي خدا كند. خدا بايد خودش را به هر عاقل مميزي بشناساند. خوب دقت كنيد.

اين حرف اساس بلندي دارد و طبق اصطلاحات علمي در اينگونه مجالس نمي شود بيان كرد زيراكه اكثريت نفرات مجلس ما از اصطلاحات علمي بركنارند و وقتشان باطل و زايل مي شود و مطلب هم دستگيرشان نمي شود. بايد خيلي ساده بگويم.

حضرات فلاسفه و دانشمندان براي شناسايي خدا راه‌هاي علمي باز كرده‌اند و صور مختلفه «دليل ان»، «دليل لم»،«دليل صديقيين»،«برهان صديقين» حرف‌های زيادي را گفته‌اند. البته من نمي‌خواهم تكذيب كنم و بگويم تمام حرف‌هايشان بي‌فايده و بي‌اثر است، نه اين را نمی‌گويم. ولي فرمايشات فلاسفه و متكلمين به درد عوام و عموم مردم نمي‌خورد. دين و آيين و عبوديت خدا منحصر به يک دسته نيست. يعني خداوند متعال از «ابوعلي‌سينا رئيس العقلا»، از «فارابي معلم ثاني»، از «ميرداماد»، «ميرفندرسک»، «خواجه نصيرالدين طوسي»، «ملاصدراي شيرازي» اين‌ها بزرگان فلسفه دنياهستند، تنها عبوديت را از اين‌ها نخواسته است. بلكه از آن كُرد پشت كوه، از آن بيابانی كه در بر و ؟؟؟9:10 افتادهاست، كه داراي قوه عاقله است، يعنی زشت و زيبا را تشخيص مي‌دهد، ازآن هم عبوديت را خواسته است.

بايد برای او هم خدا خودش را معرفي كرده باشد، بايد معرفت خدا آن‌چنان سهل و ساده باشد كه حتي اين طفل مميزی كه الان پا منبر من نشسته است و بد و خوب را تشخيص مي‌دهد، زشت و زيبا را تميز مي‌دهد، اين هم خدا را بايد بشناسد. چون مأمور به عبوديت است، مامور به بندگي است، چون مأمور به عبوديت است، بايد معبود را بشناسد.

شناسايي معبود براي اين طيف، از طريق اصطلاحات علمي بسيار دشوار است. اقلا بايد ده سال درس بخواند، ادبيات را بخواند، بعدا علم كلام را بخواند، بعدا فلسفه الهی را بخواند، از كش و قوس‌ها و چاه و چاله‌هاي مغالطات علمي سالم بيرون بيايد تا طبق فلسفه و دليل‌هاي منطقي خداشناس شده باشد. اين بيست سال وقت مي‌خواهد. در اين بيست سال تكليف عبوديت اين بچه چيست؟ بايد معرفت خدا آن قدر ساده باشد كه اين بچه و كرد بياباني پشت كوه و ابوعلي‌سينا كه رئيس العقلا است، در يک ساعت همه خدا را بشناسند و بندگي آن خدا كنند.

بناءعلي هذا، ما در معرفت خدا احتياج به ادله فلاسفه و مناطقه نداريم. ما در معرفت خدا هيچ تامل و دقتي نداريم، فقط يک تنبه لازم است كه آن تنبه را من امشب تنبيه خواهم كرد و انبيا و رسل: هم به همين روش رفتار كرده‌اند.

حضرت پيغمبر خاتم ابوالقاسم محمد9 ايشان بر يک دسته خاصي مبعوث نشده است. پيغمبر اسلام براي حكما نيامده است، پيغمبر اسلام تنها براي متكلمين و دانايان نيامده است.

قرآن مي‌گويد: (تَبارَكَ الَّذي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيرا) [2] كلمه «عالمين» اصطلاحاً «جمع مُحلّی به لام» است آقايان اهل علم تشريف دارند. الحمدلله در بيرجند ادبياتشان خوب است. چاخان هم نمی‌کنم به؟؟؟12:50 هم نمی‌دهم سور هم از آقايان اهل علم نمی‌خواهم. چون آن‌ها صور بده نيستند.

راستش را می‌گويم بيرجند به نسبت شهرستان‌های ديگر اطراف خراسان دارای امتيازی است. علميتش خوب است ادبياتش خوب است. خدا پيشينيان شما رارحمت کند، بزرگانتان مردان ادیبی بودند. مرحوم «آيتی» که اخيرا فوت فرموده‌اند، مرحوم «آيت الله تهامی»، اين‌ها ادبياتشان خيلی خوب بوده است.

آقايان اهل علم تشريف دارند.«جمع مُحلّی به لام مفيد عموم است». كلمه «العالمين» جمع محلی به لام است افاده عموم مي‌كند. يعني خدا قرآن را براي همه اهل عالمنازل كرده است، همه، سياه و سفيد و غربي و شرقي و متجدد و متقدم و عالم و عامي. قرآن ترساننده تمام بشر الي يوم‌المحشر است. پيغمبر9 را براي كافه مردم خدا فرستاده است. برای ملاها كه نفرستاده است. دين اسلام كه براي ملاها فقط نيامده است براي عوام هم آمده است. بندگي خدا تنها وظيفه علما نيست بلكه وظيفه همه است. اين پيغمبر9 براي همه آمده است و همه را دعوت به سوي خداي متعال مي‌كند. (وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ كَافَّةً لِلنَّاس) [3] .چون چنين است بايد راه معرفت خدا به روي همه باز باشد. و همه با يک توجه خدا را بشناسند. احتياج به اصطلاحات علمي، درس خواندن، ادبيات دانستن، فلسفه و كلام خواندن، احتياج بهاينحرف‌هاندارد. الحمدلله همين‌طور است.

معرفت خدا حتي براي آن‌هايي كه منكر خدا هستند، ماديين، طبيعيين، دهريين، ماترياليسم‌ها به قول فكلی‌ها، من حتی‌المقدور می‌خواهم از اين الفاظ فرنگی مآبی يک قدری پرهيز کنم حرف‌های تازه بزنم. ماديين، آن‌ها که منکر خدا هستند حتی معرفت خدا برای آن‌ها هم در نهايت وضوح و روشنايي و آشكارايي هست و بايد هم همين‌طور باشد. و معناي دين فطری كه در اين آيه مي‌فرمايد: (فِطْرَتَ اللهالَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ الله ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّم) [4] اين است كه من دارم مي‌گويم. معرفت خدا خيلي واضح است،خيلی. با يک تذكري كه الان من مي‌دهم خواه تو مجلس طبيعي باشد، خواه الهي باشد، خواه ملا باشد، فيلسوف باشد، خواه عامي بحر بسيط باشد، كه

حتي «الف ب» را نخوانده باشد با یک تذکري که من بدهم و شنونده من تذکر من را در خودش وجود بدهد خدا را مي‌شناسد.

خاتم الانبياء9 آن اولي که آمد، همان اول اول اول دعوتش، یک مشت عرب سرکونبرهنه اوران اوتان بين الانسان و الحيوان بودند. آن‌ها که درس خوانده و ملا نبودند. همين الانش چي هستند که 1400 سال قبل را ديگر خدا مي‌داند. عربي که سواد ندارد، عربي که علم و فهم ندارد، پيغمبر براي آن‌ها آمد. (لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها) [5] و درجه اول و پايه اول روي سخنش با همان عرب‌ها بود. همان عرب‌های نافهم که بچه‌های ما از با فهم‌های آن‌ها با فهم‌ترهستند. همان اول گفت:«ادعوكماليشهادةانلاالهالااللهوخلعالانداد» [6] نه برهان علمي آورد، نه دليل صديقيين آورد. نه دليل انّ و لمّ متکلمين و فلاسفه را آورد. هيچ هيچ بحث علمي نداشت. یک تذکر براي کسي که انصاف داشته باشد.

شاعر مي‌گويد:

هـرکـه را روي بـه ده بـود و نـبـود   ديـــدن روي نـــبـــي ســـود نـبـود

طبيب عشق مسيح ادم است ومشـفق   ليک چه درد در تو نبيند، که را دوا بکند

قرآن مي‌گويد:(ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ) [7]

قرآن مي‌گويد:اي پيغمبر، اين قرآن، راهنما است براي کساني که پرهيزکار هستند. کسی‌که دلش مي‌خواهد آدم بشود، کسی‌که تحری حقيقت می‌کند،کسی که واقعيات راپی‌جويی کند، کسی‌کهغرض ندارد، مرض ندارد، شهوت غلبه بر عقلش نکرده است. غضب مسيطر بر فهمش نشده است، هوي و هوس رياست و خودنمايي و خودستايي ندارد. کسی‌که درد دارد و دلش مي‌خواهد دردش دوا شود. اگر شما درد نداشته باشيد وجود طبيب براي شما مفيد نيست. اگر درد داشته باشيد و نخواهيد دردتان علاج شود باز هم وجود دکتر و طبيب برايتان مفيد نيست. اگر به آن‌چه که دکتر مي‌گويد عمل نکنيد باز هم وجود دکتر و طبيب برايتان مفيد نيست.

طبيب عشق مسيح ادم است ومشـفق   ليک چه درد در تو نبيند، که را دوا بکند

وقتي شما از طبيب استفاده مي‌کنيد که خود را بيمار بدانيد و در مقام علاج برآييد و به گفته دکتر و طبيب عمل کنيد آن وقت معالجه مي‌شويد و مداوا می‌شويد و چاق می‌شويد.

کسی‌که به قرآن عقیده ندارد یعني با نظر بغض نگاه مي‌کند،کسی‌که ابوجهل صفت است،منکراست،کسی‌که نمي‌خواهد زیر بار برود، مي‌خواهد در مقابل حق ایستادگي کند. که هیچ. کسی‌که دلش مي‌خواهد آدم شود، کسی‌که حیران است، کسی‌که گیج است و دلش مي‌خواهد از حیرت بیرون بیاید و به حرف صحیحگوش مي‌دهد. او راهنمایي مي‌شود و تذکر در او اثر مي‌کند.

(إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَريم) [8]

(إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ) [9]

(إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‏ وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرين) [10]

کسی‌که به پیغمبرپشت کرده است، کسی‌که نمي‌خواهد حرف پیغمبر را بشنود، نمي‌خواهد انصاف بدهد، او به راه نمي‌آید. با کسي‌که درد دارد و مي‌خواهد دردش دوا شود ولو طبیعي باشد، ولو به لسان علم اصطلاحی منکر خدا باشد او هم اگر همین‌که من مي‌گویم و انبیا گفته‌اند گوش بدهد، فوری خداشناس مي‌شود و بنده خدا مي‌شود. فوری.

راه معرفت چیست؟ قرآن مي‌گوید(وَ في‏ أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ) [11] . قرآن مي‌گوید(سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في‏ أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَق) [12] .قرآن راه را باز کرده است آیات قرآن راه را باز کرده است. یک تذکر،آن تذکر چیست؟

الان من به شما آن تذکر را می‌دهم از تمام آن‌چه که می‌دانید، جوان‌هاي عزیز درس‌خوانده، محصلین مدارس جدیده، آقایان محترم طلاب علوم دینیه، آقایان اعلام و بزرگان روحانیین و تمام طبقات‌تان، از تمام آن‌چه مي‌دانید صرف‌نظر کنید، همه را ول کنید، همه را، خودتان را ساده، بسیط، صاف، پاک، یک آینه بي‌گرد و غبار به خودتان توجه کنید. این که دارم مي‌گویم شما به عمل بیایید. من مي‌گویم شما عمل بکنید. آن‌چه معلم گفته، آن‌چه استاد گفته، خواه مدرسه جدید، خواه مدرسه قدیم، آن‌چه معلومات اصطلاحي که در مغز شما نقش بسته است، همه را ول کنید. صاف به حال اولیه فطرتت برگرد. ساده، صاف، به قول علما ؟؟؟24:25 سازج و بسیط. به این حال آمدي فوري به خودت مراجعه کن، آیاتو خودت خودت را مي‌پیچاني یا پیچیده مي‌شوي؟ فهمیدید چي گفتم؟ هر یک به خودتان مراجعه کنید. لازم نیست اصطلاحات علمي، چه جدید، چه قدیمرا بدانید. حرف‌هایي را که هم از آخوند شنیده‌ای، از واعظ شنیده‌ای، گویندگان دیگر شنیدي، همه را ول کن.

من که لوح ساده‌ام هر نقش را آماده‌ام تا که نقاشان قدرت بر چه تصویرم کنند

ببین نقاش قدرت چگونه تو را ترسيم مي‌كند. ول كن.

بشوي اوراق اگر هم درس مايي که علم عشق در دفتر نباشد

شعر خوب می‌گوید: از شعر اوحظم آمد.

بشوي اوراق اگر هم درس مايي کـه علـم عشق در دفتر نباشد

بـيـا ای شـيخ و از خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد

علمي که حقيقت است درسي نبود درسي نبود هر آنچه در سينه بود

همه حرف‌ها راول کن.

ايها القوم الذی فی المدرسه کلما حصلتمو ها وسوسه

همه را ول کن. به خودت مراجعه کن. ببين تو خودت، خودت را نگه‌داشتي يا نگهت داشته‌اند؟ آن تذکري که مي‌دهم که بايد شماها به خود فرو برويد اين علم است نه قال، اين تنبيه و تذکر نفسی است. شما بايد مراجعه به خودتان بکنيد نه اين‌که دلتان و گوشتان مستغرق در معاني حرف من باشد. حرف من را شنيدي به خودت مراجعه کن. الان آقازاده، بچه جان که پای منبر من نشستی، مميز هم هستی، الان خودت حساب کن، تو خودت خودت را نگه داشتی يا نگهت داشته‌اند؟ تو خودت خودت را می‌پيچانی يا می‌پيچانندت؟ در هر دقيقه‌اي دو تا پيچ مي‌خوري، بلکه در هر ثانيه دو تا پيچ مي‌خوري.

يک دقيقه غمناکی، آن‌چنان سر را گذاشتی روی زانو مثل زن جوان مرده، افسرده، يک مرتبه يک مطلب تو فکرت می‌افتد چنان شاد شنگول می‌شوی که به بشکن زدن می‌افتی. خوشحالی و شنگولی و فوتبال بازی می‌کنی، يک مرتبه يک معنايی تو خيالت می‌افتد، آن‌چنان افسره می‌شوی و از بازی کنار می‌روی، کنار ديوار مثل زن جوان مردهمی‌شوی، تو خودت خودت را پيچاندی، از غم به نشاط و از نشاط به غم، يا پيچاندندت؟

دانا هستی، يک مرتبه نادان مي‌شوي. يک مطلبي را هر چه فکر مي‌کني نمی‌فهمی. ناداني، يک مرتبه يک مطلبي تو فکرت مي‌افتد دانا مي‌شوي. خودت خودت را دانا کردي؟ خودت خودت را نادان کردي؟ خودت از دانايي رفتي به ناداني؟

(وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ) [13] يکی از اساتيد من شوخی می‌کرد می‌گفت: ننکسه، ای ننجسه. وقتی آدم پير می‌شود.

ما سکندر اندر رکاب   گشته عرب آشکار

هرچه فکر می‌کند هیچ ؟؟؟28:50 زور می‌زند یک مطلبی؟؟؟.

خودت این‌طوری خودت راکردی یا شدی؟ یک مرتبه دانامی‌شوی، یک مطلبی را که سال‌ها فراموش کردی یک‌مرتبه به ذهنت می‌آید دانا می‌شوی. خودت خودت را دانا کردی یا دانا شدی؟ دانا کردندت، خودت خودت را محزون كردي يا محزونت كردند؟ خودت خودت را شادان و بانشاط و منبسط كردي يا شادان كردندت؟ اين پيچ‌هايي است كه دارد در من و تو مي‌رود.

هر دم به جانبي كشدم نفس مضطرب   والقلب لا یزال محباً لما یزول

این شاعر اصفهانی خیلی خوب می‌گوید.

مثل گنجشک، چطور از اين شاخ به آن شاخ مي‌پرد جيک جيک جيک. یک دقیقه در یک جا قرار نمی‌گیرد. جيک جيک مي‌كند داد و فرياد مي‌كند. نفس تو هم همين‌طور است. دائما از اين فكر به آن فكر مي‌پرد، از این راه به آن راه می‌رود. همین الان جاذبه سخن من یک قدري جهت وحدت به شما مي‌دهد. یک اندازه‌ای شما را سر یک مطلب تقريبا يک ثانيه نگه مي‌دارد. اگر الان من سکوت کنم یک مرتبه هر كدام شما توي ده تا فكر هستيد. يكي فكر كتاب مدرسه پس فردايش است، يكي فكر جنس فردای بازارش است، يكي فكر خوراكي سحرش است. یک دقیقه بلافکر نیست. از این فکر به آن فکر، از این فکر به آن فکر، خودت خودت را این‌طور مي‌پيچاني يا مي‌پيچندت؟ خودت خودت را نگه داشته‌اي يا نگه داشته شده‌اي؟

این مطلبي را كه من مي‌گويم ابوعلي سينا هم كه پاي منبر من باشد و خواجه نصير طوسي، با این آقازاده‌ای که اول درجه تمییز را دارد، هر دو در این مطلب یکسان هستند. نه او احتیاج دارد به مقدمات علمي نه اين احتياج دارد. یک توجه نفسي لازم دارد. یک تذکر (وَ في أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُون) [14] .همه‌تان یک نگاه بكنيد. الان همه تو فکر بروید. افكار خارجه را بیانداز. لوح وجودت را از آن‌چه از مطالب علمي و فني و صناعيروييده است همه را ول کن. صاف صاف، مثل ساعتي كه از مادر زاييده شده‌اي، هيچ فكر نداری، به خودت متوجه شو. ببین همین‌که مي‌گويم هست یا نیست. خودت خودت را نگه داشته‌اي يا نگهت داشته‌اند؟ خودت خودت را مي‌پيچاني يا چيزي تو را مي‌پيچاندت؟ خودت مقلب قلب خودت هستي يا یک مقلب‌القلوب ديگري، حالا به آن ديگر می‌رسم، قلب تو را زیر و رو مي‌كند؟ خودت محرک خودت هستي؟ از رضا به غضب، از غضب به رضا، از غم به نشاط، از نشاط به غم، از دانايي به ناداني، از ناداني به دانايي، از

ناتواني به توانايي، از توانايي به ناتواني، و هزار حالات متضاد متخالف. خودت خودت را داری اين‌طوري مي‌كني يا اين‌طوري مي‌شوي؟ هركه مراجعت كند به خودش مي‌يابد كه دارد منقلب مي‌شود. زير و رو مي‌شود. به چپ و راست مي‌پيچانندش. يک عامل غيبي ديگري است. آن عامل غيبي را، آن محرک و مقلب غيبي را، نمي‌تواند تعيين كند كه چه هست. من الان از شما مي‌پرسم.

يک حديث برايتان بگويم. از راه حديث بهتر روشن مي‌شود.

حضرت امام جعفر صادق7 در مكه بودند.«عبدالله مقفع» و «ابن‌ابي‌العوجا» هم در مكه بودند. ابن‌ابي‌العوجا از آن سه گوش‌هاي چموش مغالط فضول هرزه‌گوي ياوه سراي گوينده آن تاريخ بود. عبد الله مقفع به او گفت: مواظب باش آن آدمي كه آن‌جا نشسته است، امام جعفر صادق7 است.

مراقب باش پيش او مي‌روي با ادب حرف بزن كه نكوبدت. اين به سبيل ابن‌ابي‌العوجا برخورد. گفت: تو چيز بلد نيستي مي‌روي آن‌جا لهت می‌کند. من اگر بروم آن را زير و رويش می‌کنم. بسم الله، اين گوی و اين چوگان، اين مرد و اين ميدان، برو تا بفهمي كه چند مرده حلاجي.

ابن‌ابي‌العوجا پيش امام صادق7 آمد. مطلب خيلی مفصل است. نمی‌خواهم حديث را به تفصيل عرض كرده باشم. حضرت يک جمله اوليه‌اي فرمودند كه استاد علمي براي گويندگان ديني در دنياشده است. فرمودند: كه مطلب از دو حال خارج نيست: يا مطلب آن‌طوري است كه اين حاجي‌ها مي‌گويند، اگر مطلب طوري باشد كه اين حاجي‌ها مي‌گويند شماها هلاک شديد و آن‌ها نجات پيدا كردند. و اگر مطلبآن‌طوري باشد كه شما مي‌گوييد شما و حاجي‌ها يكسان هستيد.

اين فرمايشخيلي مطلب اساسي است، حالا من اين فرمايش را از خارجتوضيح بدهم. آقايان دو نفر اين‌جا نشستند اين آقازاده ميگويد بعد از اين دنيا برزخ هست. عالم قبر است. حساب و كتاب هست. بعد هم روز قيامت هست. بعدهممی‌گويد جهنم و بهشت هست. آن‌کسی‌كهبندگي خدا كرده است، حور و قصور و غلمان و ولدان و اشجار و انهار و نعمت‌هايي كه به فكرتان نرسيده به او ميدهند. آن‌کسی‌که معصيت كرده چوب تو آستينش ميكنند. پدرش را در مي‌آورند. التفات كرديد. (وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَديدٍ) [15] و با آن پوتک‌های آهنی به مغزش مي‌زنند كه فريادش مثل «او او» سگ بلند شود. اين آقازاده اين‌طور است. به آن يكی می‌گويد بيا نماز بخوان اگر نمازت را نخواندي فردا چوب مي‌زنندت. اگر روزه‌ات را نگرفتي كتكت مي‌زنند. بيا نماز بخوان و روزه بگير تا حورالعين به تو بدهند،تاقصرهايآسمانخراشبهشتيبه توبدهند. آنيكيمي‌گويد: برو دنبال كارت، اين حرف‌های آشيخی چيست كه مي‌زني! اين آخوندها تو را خر كردند سوارت شده‌اند. خداي چي! كشک چي!

پشک چي! قيامت چی! قبر چي! برزخ چي! حساب چي! کتاب چي! همين دنيا است و همين عالم حس است و خوردن و خوابيدن است. لقا کردن است و بعد هم مردن و از بين رفتن است.

حالا به حسب واقع، اگر در حقيقت حرف اين آقازاده دومي درست باشد که حسابي و کتابي و قبري و برزخي و معادي نباشد، خوب بعد از سي، چهل سال که هر دوتایی مردند، هردو يکسان هستند. چون؟؟؟38:10 نه قبری است و نه قیامتی است نه برزخی و نه حسابی و نه کتابی، هر دو تایی مثل هم هستند. فقط يک سي سالي، چهل سالي،اين چهارتا روزه گرفته است، چهار تا نماز خوانده است، آن نخوانده است.

اگر حق با اين اولي باشد،بعد از امروز، فردا باشد، بعد از سي سال، پدر آن يکی در آمده است الی الابد (خالِدينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْض) [16] يا(خالِدينَ فيها أَبَداً) [17] ، الی الابد او در رنج و شکنجه و گزند است و اين راحت است. حالا آدم عاقل گوش به حرف کدام يک از اين دو تا بايد بدهد؟ مسلم است که گوش به حرف اولي بايد بدهد. به جهت اينکه اگر آنطور باشد که او ميگويد هيچ حساب و کتابي نباشد خوب بعدا يکسان هستيم. اما اگر طوري باشد که اين ميگويد، ما نماز نخوانيم، روزه نگيريم، فردا پدرمان را در ميآورند. صحبت يک ماه نيست، يکسال نيست، يکصد سال نيست، (لابِثينَ فيها أَحْقاباً) [18] حقبي نه يک ماه و يک سال، حقبهايی، هر حقبي هفتاد سال است. هر سالي 360 روز است. هر يک روزش برابر هزار سال دنيا است. حالا چرتکه بردار بيانداز ضرب کن ببين خلاصهاش چه ميشود.

آدم عاقل ميگويد: چهار رکعت نماز خواندن، منکه پيش رئيس اداره، شبانه روزی پنجاه مرتبه خم کمری فنری میروم خوب روزي هفده نوبت هم براي خدا خم بشوم چيزي نيست. من که از صبح تا شام دو هزار تا حرفهاي ياوه ميگويم، غيبت ميکنم، افترا ميبندم، دروغ ميگويم، لهو و لعب ميکنم، مزخرفات ميگويم، خوب ده دقيقه هم بگويم:(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعينُ)،(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ) [19] ، «سبحانربيالعظيموبحمده».زبان که جای لقی است طوري نميشود که هفده رکعت نماز هفده دقيقه میشود، نمازهايی که ما میخوانيم هفده ثانيه است.

عقل ميگويد احتياط شديد در اين است که طبق گفته اين پسر عمل کنم. شايد حساب و کتاب باشد، شايد صراط و عقاب باشد. چون احتمالش هست و دليل قطعی بر نبودش نداريم. عمل کنم بر طبق حرف پسر تا از آن ضرر احتمالي مصون و محفوظ بمانم. امام صادق7همين را گفتهاند.

فرمودند: «إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَايَقُولُ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ عَلَى مَايَقُولُون» [20] اگر مطلب این‌طوری باشد که حاجی‌ها می‌گویند، این‌ها نجات پیدا کردند و شما هلاک شدید. و اگر مطلب آن‌طوری باشد که شما می‌گویید، شما و حاجی‌ها بعد از مرگ یکسان هستید. چون؟؟؟41:40نیست نه برای تو و نه برای او، یکسان اشت.

عجب دلیلي آورده است. خدا شاهد است اگر با اول مادي و طبیعي دنیا همین مطلب را به زبان روز تشریح و توضیح کنیم چاره ندارد اول طبیعي دنیا باید بگوید عمل را بر طبق دیانت و عمل را بر طبق عمل متدینین باید کرد. مگر عقل نداشته باشد مگر دیوانه باشد.

خوب وقتي‌که این کلمه را حضرت فرمودند ابن‌ابي‌العوجا به زبان آمد و گفت: مگر ما چه مي‌گوییم؟ حاجي‌ها چه مي‌گویند؟ فرمود: شما مي‌گویید: خدایي نیست و فردایي نیست و آسمان‌ها خراب است صاحب ندارد چه و چه. این‌ها مي‌گویند خدا هست، فردا هست، آسمان‌ها مامور هستند. که در این‌جا هم بیاناتي است که حالا من نمي‌خواهم وارد بشوم از تمامي آن‌چه حقیقت است ائمه ما:اخبار فرمودند. این یارو ابن‌ابي‌العوجا یک مرتبه چسبید بیخ گلوي امام صادق7را گرفت و گفت که: اگر خدا هست این‌طوري که حاجی‌ها مي‌گویند چرا خدا نمي‌آید خودش را به مردم بنمایاند و بگوید ایها الناس من خدا هستم؟ مرا ببینید و مرا عبادت کنید، تا اختلاف برداشته بشود و دیگر کسي حرف نزند. خدا صاف بیاید بالاي پشت بام مسجد بگوید: آهاي مسجدي‌ها من خدایم من خدایم من خدایم. چنان‌چه شیخ عطار نیشابوري باقالی خورده این حرف‌ها را زده است می‌گوید:

من خدایم من خدایم من خدا فارغم از کبر و از کین و از ریا

در ؟؟؟43:45نامه‌اش شیخ عطار می‌گوید.

خدا بیاید بالای پشت بام بگوید: جوان‌هامن خدا هستم، منکر من نشوید. چرا خدا خودش رانمی‌نمایاند؟ سوال ابن‌ابی‌العوجا. این سوال را که کرد حضرت فرمودند: خدا خودش را نمي‌نمایاند؟ چطور به تونمي‌نمایاند؟ این بدبخت خیال کرده که خدا باید یک هیکلی بشود بیاید این بالا و حرف بزند. این حیواننفهمیده است.

کسی‌که بیاید و حرف بزند آن خدا نیست. آن هم مثل ماها یک گدایي است. او هم به خوردن محتاج است و هم به شاشیدن محتاج است. او هم به مکان محتاج است، هم به زمان محتاج است، او هم مثل ما است.کسی‌که مجسم شود خدا نیست.

«انهلایُجَّسُولایُحَّسُولایُمَّسُ» [21]

ببوسم خاک پایت را اي جعفر بن محمد الصّادق، اي بزرگ معلم بشر با سه تا کلمه لا يُحَّسُ و لا يُجَّسُ و لا يُمَّسُ.

خدا که محسوس نمي شود. کسیکه چشم من او را ببیند آن محاط چشم من است. شعاع چشم من به او احاطه پیدا کرده است. محاط چشم من که خدا و آفرینندۀ چشم من نیست. آن خري که ميگوید: «لااله الا انا المسجون الفرید»، حرف «ف» را بیاندازید باقیش درست است! آن احمق نفهمیده است، خدا که تو زندان نميرود. او که خدا نیست.؟؟؟45:40خدا نکند که عقل از انسان زایل شود. کسیکه خدا را قسم ميدهد به موي زلفش که روي صورتش حرکت ميکند از حرکت «بشعراتک التی تتقلب علی وجهه» آن خدایي که زلف دارد زلفش هم روي صورتش 46 ؟؟؟، رو آن خدا باید شاشید آنکه خدا نیست. خدا نیست. خدا (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدوَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) [22] . خدا «لاشبیهلهلاوزیرلهلاعدیللهلامثلله» [23] .

آن احمق نافهمی که ميگوید: «لیس في جبّتي سوی الله» [24] ، زیراین جبة من، یل مردانهاش، تو این جبه من جز خدا چیزي نیست، آن خدایي که تو جبه تو رفته است، آن خدا از موش کمتر است. خدا که نیست نافهم!

«بایزید بسطامی» یکی از اقطاب بزرگ حضرات صوفیه فرمودند: «لیس فی جبتی سوی الله». میگوید: زیر کت من غیر از خدا کسی نیست.

آن خدایی که زیر کت تو است، بنده خدا،یکپارچه غاضوره در شکمش است، خدا نیست.

خدامحبوسنميشود. خدا محاط نمیشود.

یک شعر در بچهگی معلم باشیها به ما یاد میدادند، قربان همان باجی معلمها، قربان همان مکتبخانهها، که از همان اول به دهان ما میگذاشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم هو الفتاح العلیم» پس مبارک بود ؟؟؟48 اول کارها بنام خدا، از اول به زبان ما خدا مینهادند. بعد هم به ما «الف ب» که یاد میدادند، سور قرآن را یاد میدادند. بعد هم قرآن را به ما تعلیم میکردند. بعد هم کتاب صد کلمه علیبن ابیطالب7 که مملو از اخلاقیاتاستبهماتعلیمميکردند. بعد هم کتاب حسنین و ؟؟؟ 48:30 والدین را تعلیم ميکردند. تمامش دین بود و اخلاق بود.

حالا از دانشکده بیرون ميآید، آقا فوق لیسانس شده است، حمد و سورهاش را بلد نیست خاک بر سر شیطان! استاد دانشگاه مساله شکیاتش را بلد نیست. استادي هم حالا ارزان شده است، مثل آیت اللهي شده است. حالا به هر طلبهاي آیت الله ميگویند.به هر؟؟؟49 استاد میگویند. در دنیا دو استاد

بيشتر قائل نشدند: يكي ارسطو بود و يكي فارابي بود. براي اين‌كه اين دو، تمام علوم روز را دارا بودند و به علاوه اختراع علم می‌کردند او؟؟؟49:20 این یکی هم ؟؟؟مقاله دوازدهم موسیقی ایرانی شرقی که ناقص بود تکمیل کرد. او شد استاد اول، معلم اول، او شد استاد دوم، معلم دوم، حالا به قدرت خدا معلم آن قدر ارزان شده است ؟؟؟49:40 استاد، شکیات نمازش را بلد نیست. که اگر بپرسی شک بین سه و پنج تکلیفش چیست؟ نمی‌داند. مسائل دینی‌اش را بلد نیست. به ما این شعر را یاد می‌دادند.

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

یک دور معارف توحيدي را در اين شعر فارسي به ما بچه‌ها مي‌آموختند.

خدا جسم نيست، خدا جسماني نيست، خدا با دست لمس نمي‌شود، خدا با اين چشم ديده نمي‌شود، خدا با اين گوش صدايش شنيده نمي‌شود. خدا با این شامه بویش استشمام نمی‌شود، خدا ماورای محسوس است. نه حس به او می‌رسد و نه او در عالم حس است. پس آن کسی‌که بیاید روی بام و به ما بگوید من خدایم، خود آمدنش و مجسم شدنش دلیل بر این است که خدا نیست. زیرا که الان سقف بام او را نگه داشته است. خدا نگه دارنده سقف است نه سقف نگه دارنده او. زمان احاطه کرده است او را، خدا محیط به زمان است. «ايّن الاين فلا اين له فكيَّف الكيف فلاكيف له» [25] . اين زمين، مكان شده براى او، او را نگه داشته است. خدا نگه دارنده مكان است. آني‌كه مكان او را نگه مي‌دارد آن خدا نيست. خدا نگه دارنده زمان است. آنی‌که زمان او را در خود گرفته مثل ماه‌ها و زمانیات، او خدا نيست. آني هم كه قوه واهمه من و شما توهمش كند او هم خدا نیست.آنی‌که صورتا بیاید در عالم اجسام و چشم ما ببیند او خدا نیست.آنی را هم که فکر ما درستش بکند خدا نیست او مصنوع فکر ما هست او ساخته و پرداخته ماشين نفساني ما هست. کارخانه خیالی ما یک ماده‌اي را انداخته، یک صورتي به آن داده، در خيال او مصنوع ماست، ساخته و پرداخته ما است، مثل قالی که ساخته و پرداخته آقاها و خانم‌ها است. او هم ساخته و پرداخته ما است. خدا نیست. خدا موهوم نیست. به وهم هم در نمی‌آید . خدا به عقل هم در نمي‌آيد. آني‌كه عقل تعبدش بكند آن ساخته و پرداخته و مولود عقل ما است. بچه عقل ما است خدا «لم يولد» است، عقل نمي‌تواند خدا را بزايد. آنی‌که عقل من درست کرده است، زاییده عقل من است، بچه عقل من است، پس خدا نه معقول است نه موهوم است نه متخیل است نه محسوس است.

یک شعری ؟؟؟53:20

به عقل نازي حکيم تا کي

ای بیچاره حکیم، بحث در خدا می‌کند «اذا بلغ الكلام الى الله فاسكتوا» [26] غور در خدا می‌کند. علم خدا، قدرت خدا، اراده خدا، مشیت خدا، حیات خدا،؟؟؟53:50خدا، کلام خدا، بحث فلاسفه همین‌ها است. تمام غلط است.

به عقل نازي حکيم تا کي   به فکرت اين ره نمي‌شود طي

به فکرت يا به فکرت،معنيوصفيبامصدری.

بکنه ذاتش خرد برد پي   اگر رسد خس به قعر درياها

یک پر کاه را تو اقیانوس آتلانتیک بیانداز. آیا این پر کاه به قعر دریامی‌تواند برود؟ نه، عقل تو هم از پر کاه کمتر است.

پر کاه است در ميان تند باد   ندانم در کجا خواهم فتاد

ایبچه، عقل تو از پر کاه هم در این فضای غیر متناهی عالم امکان کمتر است. این چطور می‌تواند به غور اقیانوس احدیت و به عمق صمدانیت خدای متعال برسد؟ محال است. پر کاه را می‌شود پیش یک تکه سنگی فولادیبرد، این پر را به آن سنگ ببندند آن را ولش کنند به قعر دریا برود، اما این عقل تو را با هیچ چیزی نمی توان به قعر بحر احدیت برد. فرو بردش وغرقشکرد.

پس عقل هم نمي‌تواند خدا را درک کند. خدا معقول نيست. «كلما ميَّزتموه بأوهامكم في ادقِّ معانيه فهو مخلوق مثلكم، مصنوع لكم مردود اليكم» [27] . خدا معقول نيست، خدا موهوم نيست، خدا متخيل نيست. خدا محسوس نيست. آني‌که تو توهم کرده‌اي، از جنس خودت است. آني‌که تو صورت بنديش را کردي، از عالم امکان است و خدا فوق امکان است. این‌ها رادانستی،حالابیا. پسمطلبچیست؟

وقتي ابن‌ابي‌العوجاء به امام صادق7 گفت: اگر خدا هست پس چرا خودش را نمی‌نمایاند و به خلق نمی‌گويد من خدايم من خدا؟ چرا نمی‌گويد تا همه به او معتقد شوند؟

حضرت فرمودند: چطور نمي‌نماياند! دائما خدا خودش را به تو مي‌نماياند. چطور می‌نماياند قربانت بروم؟ تو را زير و رو مي‌کند. بچه بودي يک نره خر گنده‌ات کرده‌است، نافهم بودي با فهمت کرده‌است. بافهمي نافهمت مي‌کند.(لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئا) [28] . غمناکي مي‌پيچاندت شادت مي‌کند. شادابي مي‌پيچاند ناراحت و غمناکت مي‌کند. به حال مزاح و حال خوشی هستی، یک مرتبه

غضبناکت می‌کند. به حال غضبی، یک مرتبه می‌پیچاندت و راضیت و خشنودت می‌کند. حضرت شروع کردند به انقلاب احوال که در او پیدا می‌شود.

دارد ابن‌ابي‌العوجا مي‌گويد: اين‌قدر اين حالات مرا هي پرسيد زير و رو شدن ها را، كانّ خدا را معاينةً، مشاهده وجداني كردم. نه مشاهده چشمي. نمایاندن خداخودشرا،خداکهصورتمحسوسندارد. خداصورتمتخیلخیالیکهندارد.خداصورتعقلیندارد. خداخودشرا«درعیناحتجاب»به ما مي‌نماياند. ما مي‌بينيم مي‌چرخيم. مي‌بينيم على الدوام همين‌طوري ما را مي‌پيچانند ؟؟؟58:30 خودش خودش را نمی‌چرخاند. یک قوه دیگری است که می‌چرخاندش، ما را می‌چرخانند. خودمان خودمان را نگه نداشتیم. نگه‌مان داشته‌اند. خودمان خودمان را نمی‌پیچانیم، می‌پیچاندمان،امآنپیچانندهکیست؟ نور است؟ نه! نار است؟ نه! آدمي‌زاد است؟ نه! زمين است؟ نه! آسماناست؟نه! هرچیکهاز من سوال کنند،آنپیچانندهکیست و چیست؟ مي‌گويم من نمي‌دانم. می‌گویند مثل مادست دارد؟ نه از این سنخ‌ها نیست. یک کسی مثل ما نیست که با دستشما را بپیچاند. می‌گویند نور است که تو را می‌پیچاند؟ می‌گوید: نمی‌دانم، نه، نار است؟ نه، هرچه که در عالم امکان است از من سوال کنند آیا چرخاننده و پیچاننده اواست؟ مي‌گويم نه. مي‌گويند پس چيست؟ مي‌گويم نمي‌دانم. پس نيست؟ نمي‌توانم بگويم نيست چون مي‌يابم كه مي‌پيچانندم. آن پيچاننده‌اي كه «محول الحول و الاحوال» است. آن پيچاننده‌اي كه «مقلب‌القلوب و الابصار» است. آن پيچاننده‌اي كه «مدبر اليل و النهار» است. هم او خدا است هم من را می‌پیچاند هم این جهان را می‌پیچاند.

باد را می‌آورد بعد از مدتی برگ‌ها را می‌ریزاند باغ‌ها و بستان‌ها بیشه شغال‌ها می‌شوند این همان باغی بود دل ربا بود دل‌گشا بود جوان‌ها پا می‌شدیم اول اردیبهشت می‌رفتیم.

خوشبود؟؟؟1:00:20 دلکش کشید ؟؟؟ زان مست و بی‌خود؟؟؟ یار را در برکشیدم.

آنجا زیر سایه‌های درختمی‌رفتیم، بر آبشارها و چه‌چه‌های بلبل و عطرهای شکوفه‌ها ؟؟؟ حالا بعد از شش ماه شغال‌ها باید آنجا بروند نه برگ سبزی است نه غنچه‌ای است نه گلی است نه میوه‌ای است.

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست باد خنک از جانب خوارزم وزانست

آنبرگرزانبینکهبر آنشان رزانست گویی به مثل پیرهن رنگ رزانست

دهقـان به تعجب سر انگشت گـزانست کاندر چمن و باغ نهگلماندنهگلنار

همه رفت. خدا چرخاندش. زمین را مرده کرد. درخت را مرده کرد. بعد هم با یک پف دیگری (وكَذَلِكَ النُّشُور) [29] با یک پف دیگری باد بهاري وزيد. گل و گلستان دمید. یک مرتبه دیدیم درخت‌ها برگ پیدا کرد و چمن شد و چمن‌زار شد. زمین را مي‌چرخاند. زمان را مي‌چرخاند. جهان را می‌چرخاند آفتاب چهار ساعت پیش بالای افق بود حالا زیر زمینرفته است، گاهی زیر می‌بردش گاهی بالا می‌بردش، زمین را می‌چرخاند، گاهی اینطوریمی‌چرخاند.

حالا که گفتم آفتاب را ؟؟؟1:02 مبادا یک مرتبه بگویید: من قائل به تحرک آفتاب هستم. نه. به حسب اصطلاح عوامانه ؟؟؟1:02:10آفتاب بالا بود حالا زیر است ؟؟؟

هماني که مرا مي‌چرخاند دنیا را مي‌چرخاند. این عالم «متشاكل‌الاطراف» است.

چرخ با این اختران نغز و خوش و زيباستي صورتي در زير دارد آنچه در بالاستي

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت جانب بالا رود بااصلخوديكتاستي

ازخودتحکمعالمرابدستبیاور. همان‌طوري‌كه مي‌پيچانندت و نمي‌داني پيچاننده كيست. نمي‌تواني كيست بگويي. نمي‌تواني چيست بگويي. همين قدر مي‌داني هست، اما در عین احتجاب، و کنه شناسايي خدا هم همين است. همين‌طور. تمام عالم را مي‌چرخاند آسمان و زمين و هر چه در آن است.

خدايا به ذات مقدست همه ما را عارف به معارف حقيقي خودت بفرما.

همه ما را به شناسايي خودت به درجات عاليه معرفت برسان.

به من کمک بدهید آن‌طور که خدا می‌پسندد و شایسته مقام امام زمانتان7 است به پیش‌گاه مقدس ولی وقت خدا، سه تا از آن صلوات‌های جانانه و جوانانه بفرستید.

اي همه سالكان ره در طلب رضاي تو خدا سوختگان عشقت و ساخته با قضای تو خدا

نی عرضي نه جوهري خالق چرخ و اختري هست تو را توانگري، پادشهان گداي تو

توانا تویی، من عاجزم، همه پشه هستند از بالا تا پایین.کسی‌که «انا» باید بگوید تویی خدا.کسی‌که توانای بالذات است تویی خدا، باقی دیگر هیچ هستند.

خدا.

هم ز توسود و هم زيان هم ز تو خوف و هم امان كيست كه نيست در جهان باركش بلاي (ولاي) تو

خوب مطلب تا همین جا بماند. چون وقت گذشت. ما از مرزمان تعدی نکنیم. ان‌شاءالله دنباله مطلب برای فردا شب باشد.

خلاصه این شد که خدا خودش را به همه معرفی می‌کند. و به همه می‌شناساند حتي به طبيعيين، یک تذکر لازم است.

محو کردن.

بشوی اوراق اگر هم‌درس مايي

بايد از نقش‌هاي فکری که صنعت آن نقش‌ها رادر لوح ما منتقل کرده، بشوييد، ساز جو بسیط به خود مراجعه کنید، یک تذکر که داده شود، مراجعه کنید، همه خدا را می‌یابید. به چه مي‌يابيد؟ به زير و رو شدن خودتان. به اين‌که نگه داشته شده‌ايد و به اين‌که شما را مي‌چرخاند. پس چرخاننده‌اي داري پس مسلماً نگه دارنده‌اي که حي است و قيوم است و تو قائم به او هستي. ما همه قائم به تو و تو قائم به ذات.

[1] . روم: 30

[2] فرقان : 1

[3] سبا : 28

[4] روم : 30

[5] انعام : 92

[6] ؟؟؟

[7] بقره : 2

[8] يس : 11

[9] يس : 11

[10] نمل : 80

[11] ذاريات : 21

[12] فصلت : 53

[13] يس : 68

[14] ذاریات : 21

[15] حج : 21

[16] هود :107

[17] جن : 23

[18] نبا : 23

[19] حمد : 5- 6

[20] توحید : ص 126

[21] ؟؟؟

[22] توحید : 3- 4

[23] ؟؟؟

[24]

[25] کافی ج 1 ص 78 عبارت: أَيَّنَ الْأَيْنَ بِلا أَيْنٍ وَ كَيَّفَ الْكَيْفَ بِلاكَيْف.

[26] کافی ج1 ص 92 عبارت: فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا

[27] ؟؟؟

[28] حج : 5

[29] فاطر : 9